

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و یکم، بهار ۱۳۹۱

روابط خارجی شاهان هخامنشی*

دکتر سید سعید رضا منتظری

عضو هیئت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب قم

چکیده

یکی از مسایلی که باعث مطرح شدن یک کشور در عرصه های خارجی می شود، داشتن روابط خارجی درست و مناسب با دیگر کشورهاست که بیانگر سیاست خارجی آن کشور و سردمداران آن است. بنابراین، موضوعی بسیار مهم و استراتژیک در طول تاریخ بوده است. همواره پیشینیان ما کوشیده اند تا به این امر دست یابند و بتوانند با سیاستی که به کار می بندند، روابط دوستانه و صلح طلبانه را با دیگر کشورها داشته باشند.

یکی از امپراتوری های پر قدرت جهان و هم چنین باشکوه ایران عصر هخامنشی بوده، آنان در سال ۵۵۰ ق.م با شکست ماد به دست کورش بر اریکه قدرت ایران نشستند. از همان ابتدا سیاست آن ها، سیاست تسامح و تساهل بود؛ تمام پادشاهان هخامنشی کم و بیش چنین سیاستی را اجرا کردند و توانستند دولت هخامنشی را با آن گستردگی که از شرق تا دره رود سند و از غرب تا یونان را تصرف کرده بود، به راحتی اداره کنند و در قبال اقوام مختلف با فرهنگ و زبان های متفاوت پاسخگو باشند. البته در دوره ای نیز آن ها به سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن روی آوردند که بنابر مقتضیات زمان بود و آن ها در این امر نیز موفق بودند. مقاله حاضر به شرح چگونگی روابط خارجی هخامنشیان

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۶/۵ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۷

نشانی پست الکترونیک نویسنده: _____

وهم چنین چگونگی به کارگیری سیاست تسامح و تساهل در قبال دیگر کشورها می پردازد.

واژگان کلیدی

هخامنشیان، کورش، داریوش، تسامح و تساهل، روابط خارجی.

۱-مقدمه

سرنوشت هر کشور در طول تاریخ به دست مردم، بزرگان، سیاستمداران و سردمداران آن کشور رقم خورده است. سرنوشتی که ریشه در رفتار، کارها، باورها و منش مردمان آن کشور چه در داخل و چه در خارج دارد. اتخاذ سیاست داخلی، بسته به مردم و دولتمردان دارد؛ اما سیاست خارجی که نقش تعیین کننده در پایداری و قدرت کشور دارد، به عهده بزرگان و دولتمداران است. سیاستی که اگر به غلط اتخاذ شود، در اکثر مواقع، منجر به سقوط امپراتوری ها و دولت ها شده است. آگاهی از راه و روش پیشینیان ما در صحنه های بین المللی؛ می تواند در چگونگی تصمیم گیری مسئولان سیاست خارجی کشور، در قبال کشورهای دیگر موثر افتد.

یکی از دوره های بسیار درخشان تاریخ پرفراز و نشیب ایران، دوره هخامنشیان بوده است؛ آن ها توانستند افتخارات زیادی را در صحنه های خارجی برای ایران به دست آورند. سلسه هخامنشی، نخستین امپراتوری جهان، به دست کورش کبیر در سال ۵۵۰ ق.م بنیانگذاری شد و توانست هم چون ستاره ای به مدت ۲۲۰ سال در آسمان ایرن بدرخشد و سرانجام، در سال ۳۳۰ ق.م توسط اسکندر مقدونی از میان برداشته شد.

درست است که اسکندر توانست امپراتوری عظیم هخامنشی را شکست دهد، اما خدمات آن ها به ایران برای قرن ها باقی ماند. ایران در این دوره، ب دلیل نوآوری های ارزشمند شاهان هخامنشی در ابعاد گوناگون، یکی از درخشان ترین دوره های حکومتی را در تاریخ و فرهنگ به خود دید. در این دوره است که

پادشاهان بزرگی چون کورش و داریوش بر سر قدرت رسیدند که توانستند تحول شگرفی را در حوزه روابط و سیاست خارجی در جهان ایجاد کنند. در این مقاله بر آن هستیم تا با واکاوی چگونگی روابط خارجی شاهان هخامنشی به این نکته دست یابیم که روابط خارجی در عرصه بین المللی، چه تاثیری بر پایداری و قوام یک ملت دارد.

۲-سیاست خارجی کورش بزرگ

شرح زندگی کورش و نحوه کشورداری او یکی از مهم ترین و باشکوه ترین دوره های زمامداری در تاریخ جهان را بیان می کند. او توانست با غلبه بر آستیاگ (اژی دهاک)، آخرین فرمانروای ماد، در سال ۵۵۰ ق.م رسماً امپراتوری هخامنشی را پایه گذاری کند. در هنگام پادشاهی او چهار قدرت بزرگ ماد، بابل، لیدی و مصر اطراف او را احاطه کرده بودند. پس او ناچار بود برای اینکه قدرت خویش را به اثبات برساند، از همان ابتدا به سیاست جنگ با اقوام مختلف روی آورد. سیاستی که اصل خود را بر اساس "تسامح و تساهل" با اقوام گذشته بود. او پس از غلبه بر آستیاگ شاه ماد، بر خلاف شاهان گذشته، با خوشرویی و نرمی با او رفتار کرد و تحولی شگرف را در نحوه حکومتداری در عرصه تاریخ ایجاد کرد (دیاکونف، ۱۳۷۹: ۳۹۰).

فتوحات کورش در ایران باعث شد تا قدرت های بزرگ لیدی، بابل و مصر با یکدیگر متحد شوند و با اتحاد با یکدیگر سودای جنگ با کورش را در سر پیورانند. نخستین دولتی که تصمیم به پیشدستی در جنگ با کورش گرفت کروزوس (croesus) پادشاه لیدی بود. او در ابتدا از متحدانش مصر، بابل و اسپارت کمک خواست تا به جنگ با کوروش پردازد؛ اما حرکت سریع و جسورانه کورش به کروزوس و هم پیمانانش فرصت نداد تا بتوانند به یکدیگر به پیوندند. (محمود آبادی، ۱۳۷۴: ۲۴) طبق گزارش دیودور سیسیلی، کورش پیش از آغاز جنگ پیکری را نزد کروزوس فرستاد که اگر وی خود را تسلیم او کند، کورش او را بخشیده و او را به عنوان والی لیدی بر سر کار منصوب کند؛ اما

کروزوس این را نپذیرفت و در پاسخ گفت که او و خاندانش بیشتر بندگی مادها را می‌کردند حال نیز باید بندگی آن‌ها را بکنند، نه اینکه او بندگی کورش را بپذیرد. (دیودور سیسیلی، کتاب ۹، ند ۳۱).

این گفته بیانگر آن است که کورش قصد این را نداشته که برای حل و فصل مناقشات به جنگ متوسل شود، بلکه این نیت را داشته که از راه دیپلماسی به حل مسئله پردازد.

کورش سرانجام در زمستان سال ۵۴۶ ق.م از فلات آناتولی به سمت غرب راند و در نخستین نبرد خود با لیدیان آن‌ها را شکست داده و در پشت دیوارهای قلعه شان اسیر سازد و توانست با نبوغ نظامی خود و دلیری سردارانش شهر سارد را تصرف کند. او پس از تصرف سارد پایتخت لیدی با کروزوس همان روش با آستیاگ را در پیش گرفت. او کروزوس را مورد بخشش قرار داد و با مهربانی و عطف با او رفتار کرد. کتزیاس در این باره می‌گوید که کوروش پس از اینکه کروزوس را به ایران برد، او را در ماد در ناحیه‌ی به نام بارنه در حوالی اکباتان (همدان) سکنی داد و آنجا را به عنوان تیول به او بخشید. (کتزیاس، ۱۳۸۰، ۳۴).

اتحاد دولت‌های مصر، بابل و اسپارت با پادشاهی لیدی اهداف سیاسی دولت هخامنشی در خارج را مشخص کرد. مسلم بود که کورش در آینده تصرف سرزمین‌های اقوام متحد را در رئوس اهداف سیاسی خود قرار دهد. به بیان دیگر، او قصد جنگ با دولت‌های دیگر را نداشت؛ اما موضع‌گیری دولت‌های متاخصم در برابر کورش او را بر آن داشت تا اتحاد آن‌ها را با یکدیگر نادیده گیرد و علیه آن‌ها اقداماتی را انجام دهد.

کورش پیش از اینکه فتوحات خود را در غرب ادامه دهد و متحدین علیه خود را در سر جایشان بنشانند؛ باشورش‌هایی در مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران روبه‌رو شد. پس نخست تصمیم گرفت تا امنیت را در این نواحی برقرار سازد. او به سرعت توانست نواحی مذکور را تصرف کند و توجه خود را به غرب مخصوصاً ناحیه بابل معطوف سازد. بابل، یکی از مهم‌ترین، عظیم‌ترین، باشکوه‌ترین

و متمول ترین شهر های دنیا کهن بود. پس از لحاظ استراتژیکی فتح آن برای کورش بسیار مهم جلوه می کرد. او توانست در سال ۵۳۹ ق.م بابل را به تصرف خود در آورد. در باره بابل هرودت می گوید: بابلیان در بیرون از بابل به جنگ با کورش رفتند و به سرعت شکست خوردند و ناگزیر به عقب نشینی به درون بابل گشتند. کورش و سپاهیان بابل را محاصره کردند و چون این امر به درازا کشید، کورش دستور داد تا آب رود فرات را بسته و آن را به دریاچه مصنوعی هدایت کنند و چون آب در مجرای قدیم کم شد، سپاهیان ایران که عده ای در مدخل رودخانه به شهر و بقیه در محل خروج رود از شهر ایستاده بودند؛ از مجرای رود وارد بابل شده و آن را تسخیر کردند. (هرودت، ۱۳۵۶: ۹۳)۰

او که سیاست خارجی خود را بر اساس "تسامح و تساهل" دینی پایه گذاری کرده بود، رویه گذشته را با پادشاه بابل در پیش گرفت و بر همین اساس او را مورد رافت و گذشت خود قرار داد و با احترام و بزرگی با او رفتار کرد و پس از مرگ او در سال ۵۳۸ ق.م عزای ملی را در بابل اعلام کرد و خود او نیز در مراسمی که برای نیویند برپا کرده بودند، شرکت کرد. (dandamaewu، ۲۹۸: ۱۹۶۹). گفتنی است که سیاست تسامح او منحصر به روابط خارجی نمی شود؛ او در باب ادیان و باورهای مردمی نیز چنین سیاستی را دنبال می کرد. او نه تنها ادیان مغلوبین را تحمل کرد، بلکه به معبد بزرگ بابلیان رفت و به «مردوک» خدای خدایان بابلیان احترام گذاشت و آن طور که از استوانه او به دست می آید، او خود را برگزیده مردوک و پادشاه بابل خواند: «...منم کورش، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، چهار گوشه جهان...» (رزمجو، ۱۳۸۹: ۶۵).

او همچنین به یهودیان آزادی دینی داد که در زمان بخت النصر پادشاه بابل از فلسطین به بابل تبعید شده بودند. او پس از فتح بابل، فرمان آزادی همگانی را صادر کرد و این عاملی گشت تا تمام یهودیان از اسارت آزاد شده و مورد شفقت کورش قرار گیرند. او همچنین، تمام احتیاجات و ملزومات را در اختیار آن ها قرار داد و این اجازه را برای آن ها صادر کرد تا به وطن اصلی خود شان در بیت المقدس باز گردند و به بازسازی معابد خود پردازند. این اقدامات باعث شد که

در کتب عهد عتیق، پیامبران قوم یهود از کورش همواره به نیکی یاد کنند و او را مورد مدح و منقبت قرار دهند. مثلاً در کتاب اشعیای نبی آمده است که: «خداوند [درباره کورش می گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید...» (تورات کتاب اشعیا، باب ۴۴: آیه ۲۸) یا در آیه ۴۵ همان جا آمده است که: «خداوند به مسیح خویش یعنی کوروش می گوید که دست او را گرفتم تا به حضور وی ائت ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهی را بگشایم، تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم، دروازه های دیگر بسته نشود...» (اشعیا، باب ۴۵: آیه ۱) از این گفته ها این طور برداشت می شود که او همواره در منابع یهودی، مورد ستایش قرار گرفته و از او به عنوان منجی و نجات دهنده یهودیان از بدبختی و سختی ها یاد کرده اند. این اقدامات کورش آنقدر برای یهودیان مهم و سرنوشت ساز بود که می توان گفت اگر کوروش به آن ها اجازه مهاجرت نمی داد آن ها به عنوان گروهی منزوی در قرن پنجم ق.م جان می باختند (cross, ۱۱۸-۱۱۵: ۱۹۶۳).

کورش با پایه گذاری اصل "تسامح و تساهل" به همگان ثابت کرد که اسیران و شکست یافتگان نباید مورد آزار و اذیت قرار گیرند و حتی نباید به باورها و عقاید آن ها توهین کرد؛ بلکه باید به آن ها احترام گذاشت. او با این کار تفکر همزیستی مسالمت آمیز ملل مختلف با فرهنگ های گوناگون را در صحنه بین المللی مطرح کرد. او با این کار پی ریزی یک امپراتوری عظیم و با شکوهی را انجام داد و تا قرن ها پس از او، پادشاهان دیگر هخامنشی دنباله روی سیاست او در عرصه بین المللی بودند؛ سیاستی که عامل دوام و بقای امپراتوری ایران برای مدت دو بیست و بیست سال گشت.

کورش پس از بابل در فکر تسخیر مصر برآمد و حتی فرزند خود کمبوجیه را مامور تدارک مقدمات لشکر کشی به مصر کرد؛ اما در همین بین، شورش هایی در مرزهای شرق ایران رخ داد که او را مجبور به لشکر کشی به شرق کرد که در مصاف با اقوام صحرا گرد ماساگت شکست خورد و در سال ۵۲۹ ق.م کشته شد.

۳- روابط خارجی کمبوجیه

پس از کورش، کمبوجیه زمام امور را در امپراتوری بزرگ پارس در دست گرفت. او خط و مشی پدر را در عرصه خارجی دنبال کرد و به محض رسیدن به قدرت، کار ناتمام پدر یعنی تسخیر مصر را در راس اهداف و برنامه های سیاست خارجی خود قرار داد. او ابتدا به خاموش کردن آتش شورش های داخلی پرداخت که در هنگام تعویض قدرت پادشاهی به پادشاه دیگر به طور معمول در ایران رخ می داد و سپس، به دلایلی از قبیل بلند پروازی، مال دوستی، کین خواهی، توسعه طلبی به مصر لشکر کشی کرد. (شهبازی، ۱۳۴۹: ۴۲۰).

او برای اینکه بتواند آمازیس، پادشاه مصر را غافل گیر کند، مسیر خشکی را به جای دریا برای لشکر کشی به مصر انتخاب کرد. به دلیل شرایط بد آب و هوایی که در مسیر راه با آن دچار می شد، او دست به ابتکار زد و با سلطان عربستان که در مسیر راه او قرار داشت، پیمان اتحاد بست تا آب مور نیاز سپاه عظیم کمبوجیه را تامین کند. هم چنین او موفق شد تا همکاری دولت یهودی فلسطین و شهرهای فنیقی را برای خود به دست آورد. او به دلیل ظلم و ستم فرعون مصر به مردمان و کاهنان اش و نارضایتی آن ها در سیاست های او و هم چنین خیانت های افسران و سربازان فرعون بدون جنگ و خونریزی، مصر را تصرف کرد. (atkinson, ۱۷۲-۱۷۰: ۱۹۵۶).

کمبوجیه در مصر سیاست تسامح و تساهل را در پیش گرفت و با مردم و فرعون مصر مدارا کرد. او همانند پادشاهان مصر تاجگذاری کرد و عنوان «پادشاه مصر، پادشاه کشورها» را برای خود برگزید و به مراسم مصریان احترام گذاشت و برای آن ها ارزش قایل شد و نسبت به خدایان آن ها اظهار فروتنی کرد. البته در این باره نظرات ضد و نقیض زیادی وجود دارد. مثلاً هرودوت بیان می کند که او به جسد مومیایی شده آمازیس بی حرمتی کرد و گاو مقدس آپیس را کشت و همین امر باعث نارضایتی مصریان از او گشت. اما شهبازی براین عقیده است که رفتار کمبوجیه با جسد مومیایی شده آمازیس تنها یک داستان است که کاهنان اعظم مصر برای اینکه وجهه کمبوجیه را سیاه جلوه دهند، دست به خلق این

داستان زدند (هرودوت، ۱۳۵۶: ۵۲۷ توضیحات مترجم). بریان یکی از بزرگ ترین محققان حاضر تاریخ هخامنشی نیز بر این عقیده است که کمبوجیه نه تنها گاو آپیس را نکشته بلکه به مومیایی کردن و تدفین آپیس طبق آداب و رسوم کاملاً شناخته شده مبادرت کرده است. (بریان، ۱۳۸۱، ۸۸۸۱) دان ناردو نیز بیان می کند که «شکی نیست که داستان های رسواگری که هرودوت ده ها سال بعد هنگام سفر به مصر درباره کمبوجیه شنیده است؛ گزافه گویی های مصریان بوده که کشور خود را در وضعی زبون می یافتند» (ناردو، ۱۳۸۲: ۵۳).

کمبوجیه در مدت چند سالی که در مصر به اقدامات توسعه طلبانه خود ادامه می دهد، به دلیل شکست ها و سختی هایی که در این مسیر متحمل گشته بود، سیاستش نسبت به زیر دستانش تغییر کرد و با بد رفتاری و سختگیری و ظن نسبت به اطرافیانش عمل می کرد تا جایی که او را متهم به جنون کردند و این اعمال او را ناشی از خشم و عصبانیت او می پنداشتند. با وجود این، تمام توصیفاتی که در باره امپراتوری کمبوجیه می کنند، درست نمی باشد و بیشتر شامل تهمت هایی است که کاهنان مصر برای کاهش و تنزل مقام کمبوجیه به او نسبت می دادند.

۴- روابط خارجی داریوش کبیر

در خلال آرزوهای توسعه طلبانه کمبوجیه در مصر، خبری از کودتای سرزمین پارس به او رسید که سبب شد پادشاه بزرگ قصد بازگشت به وطن را کند- هر چند در صحت و سقم این قضیه که در کتیبه داریوش بیان شده، تردید وجود دارد و برخی از دانشمندان بر این عقیده هستند که داریوش داستان گنومات مغ را خود ساخته تا سلطنتش را قانونی جلوه دهد، با وجود این، نظر غالب مورخین بر صحت قضیه گنومات مغ است و ما هم ناچاریم که نظر غالب را بپذیریم، هر چند ادله گروه مخالف را نمی توان نادیده گرفت و جای تامل دارد- که در بین راه جان باخت.

داریوش که بر سر قدرت رسید، بعد از سرکوبی شورش های متعدد ایالات، به مصر که پس از کمبوجیه نا آرام شده بود، لشکر کشید و ضمن تصرف

آنجا همان سیاست «تسامح و تساهل» را سرلوحه کار خویش قرار داد؛ هر چند بنا بر قول زرین کوب قلبا با این کار مخالف بود، اما سیاست پادشاهان هخامنشی و توسعه طلبی ارضی آن‌ها چنین چیزی را اقتضا می‌کرد. (زرین کوب، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

او در احترام ارباب انواع مصر و همچنین جلب رضایت کاهنان و روحانیون و پرداختن به مقدسات مصریان و احترام به گاو آپیس، چنان زیاده روی کرد تا او را مانند یکی از فراعنه بزرگ خود پنداشتند و اقداماتش را مغتنم شمردند. (smith، ۲۱۵-۲۱۰: ۱۹۹۲).

او پس از فتح مصر، متوجه مرزهای شمالی ایران شد که همواره از زمان مادها تا دوره داریوش مورد تاخت و تاز اقوام بیابان گرد سکاها بودند. سکاها می‌دانستند که تاب و توان مقابله با سپاه نیرومند داریوش را ندارند؛ پس در جنگ، همان سیاست ذاتی خود یعنی جنگ و گریز را در پیش گرفتند که این خود عاملی گشت که داریوش نتواند آن‌ها را به طور کامل شکست دهد. اما توانست آن‌ها را بر سر جای خودشان بنشانند؛ به طوری که تا اواخر دوره هخامنشیان آن‌ها جرات دست درازی به مرزهای ایران را نداشتند. نمایش قدرت داریوش در عرصه های خارجی و رسیدن به تمام اهداف خودش در این مدت کوتاه سلطنت از او یک چهره قدرتمند و سیاسی را در بین قدرت های آن روزگار به نمایش گذاشت. (garden)، ۲۳۲-۲۳۰: ۱۹۸۷.

این قدرت نمایی داریوش در منطقه، یونانیان را که تازه با یکدیگر متحد شده بودند، بر آن داشت تا به متصرفات داریوش حمله کنند. آتینان که در راس این پیمان قرار داشتند، ابتدا به سارد- پایتخت غربی امپراتوری هخامنشی- یورش بردند و تمام شهرهای آنجا را به آتش کشیدند. داریوش پس از سرکوبی شورشیان در برگرداندن آرامش به آسیای صغیر به آتن لشکر کشی کرد تا آن‌ها را بر سر جای خود بنشانند.

در دنیای باستان که هیچ قاعده و نظامی و هیچ مجمع و شورای قانونی برای اداره آن وجود نداشت، سیستم عرف و سنت پایه گذار مسایل بود. هخامنشیان که آن‌ها را می‌توان بزرگ‌ترین امپراتوری زمان در شکل گیری حقوق بین‌المللی به

حساب آورد، کاملاً پای بند به این اصول بودند و نقض آن را خلاف اصول اخلاق بین‌المللی به حساب می‌آوردند. اصولی که در مصونیت نمایندگان سیاسی؛ دادن آب و خانه به نشانه اطاعت و اعلان جنگ با مشعل خلاصه می‌شد. داریوش نیز با تکیه بر این اصول و روش‌های مسالمت‌آمیز سیاست مذاکره را در پیش گرفت. وی در راستای این سیاست در سال ۴۹۱ ق.م سفرانی را به شهرهای متعدد یونان فرستاد تا به نشانه اطاعت آب و خاک دریافت کند. بیشتر شهرها اطاعت کردند، جز آتن و اسپارت که سفیران داریوش را کشتند و در درون چاه انداختند. (مهמיד، ۱۳۶۱: ۳۲). این اقدام توهین بزرگی به داریوش بود و جنگ را ناگزیر می‌کرد. داریوش در سال ۴۹۰ ق.م در نبرد ماراتن بنا بر دلایلی از متحدان یونانی شکست خورد و لشکریان ایران به آسیای صغیر باز گشتند.

گفتنی است که مورخان یونانی قصد در بزرگ کردن این شکست را داشتند و می‌خواستند این شکست را آلامی برای دردهای شکست‌های خود پندارند، اما در چشم داریوش این شکست چندان اهمیتی نداشت و عاملی گشت تا او عزم خود را جزم کند تا شکست سختی را بر یونانیان وار سازد. در همین حین که او مشغول آماده‌سازی سپاهیان برای جنگ با یونانیان بود، شورش‌هایی در مصر به وجود آمد که او را بر آن داشت تا ابتدا مصر را ساکت کند، سپس به یونان برود که مرگ به او مهلت نداد و در سال ۴۸۶ ق.م درگذشت. (هینتس، ۱۳۸۷: ۱۹۶-۱۹۵).

شایان ذکر است که ایران در زمان داریوش، یکی از طلایی‌ترین دوران کشورداری خود را طی کرد و خدماتی که داریوش در ایران انجام داد؛ تا قرن‌ها بعد مورد استفاده و بهره‌وری ایرانیان بود. در عرصه خارجی نیز سیاست او تشکیلات داخلی و خارجی ایران را پرآوازه ساخت و سرزمین پارس را قدرتمندتر کرد و وحدتی را از نظر مدیریتی بر جهان غالب کرد که تا آن زمان اصلاً سابقه نداشت. (لمب، ۱۳۸۴: ۳۱۲).

پس از مرگ داریوش، خشایارشا بر تخت پادشاهی نشست. او در هنگام به قدرت رسیدن با سه مشکل یونان، مصر و شورش در بابل مواجه بود. او برای اینکه بر این مشکلات فائق آید، نخست در سال ۴۸۴ ق.م به مصر لشکر کشی کرد و شورش آنجا را به شدت سرکوب کرد. خشایارشا در مصر بر خلاف پادشاهان گذشته خود برای اینکه این شورش را سرکوب کند، خشونت را سرلوحه کار خود قرار داد و تسامح کمتری را از خود نشان داد؛ او در آنجا نه تنها خود را جانشین فرعون نخواند، بلکه از رسوم آن‌ها نیز حمایتی نکرد (فرای، ۱۳۷۷: ۱۹۹). او به مصر به چشم یک کشور مغلوب نگاه می‌کرد و بیشتر اموال آنجا را مصادره و معابدشان را ویران ساخت. (داندامایف، ۱۳۸۱: ۲۳۱).

خشایارشا پس از مصر متوجه بابل گشت و مردمان آنجا را که شورش کرده بودند، به شدت تنبیه کرد. او در بابل بر خلاف دیگر پادشاهان بابل، دیگر خود را پادشاه بابل ننامید و با انتقال مجسمه طلایی «بل» مردوک خدای بابل از بابل به شوش هویت آن‌ها را خدشه دار کرد و با حذف عنوان «پادشاه بابل» خود را «شاه پارسی‌ها و مادی‌ها» نامید. به طور کلی، می‌توان گفت که در ماجرای سرکوب شورش‌های مصر و بابل، خشایارشا دیگر سیاست تسامح و تساهل را کنار گذاشت و به ابزارهای خشونت و سرکوب متوسل شد. (dandamaev، ۱۹۹۳: ۴۵).

از وقایع بسیار مهم تاریخ هخامنشیان، لشکر کشی خشایارشا به یونان و جنگ با آن‌ها است. او ابتدا به تدارک جنگ با یونانیان پرداخت و با اهالی کارتاژ (قرطاجه) در سال ۴۸۳ ق.م پیمان اتحاد بست؛ مفاد این پیمان نامه بر این اساس بود که هنگام جنگ ایرانیان با یونانیان، آن‌ها نیز با یونانیان ساکن جزیره سیسیل و ایتالیا به نبرد پردازند. (دیودور، ۱۳۸۴: ۱۹). خشایارشا همانند دیگر شاهان هخامنشی پیش از حمله به یونان، قاصدانی را طبق سنت به همه شهرهای یونانی غیر از آتن و اسپارت فرستاد تا به نشانه اطاعت، آب و خاک از آن‌ها طلب کند. آتنی‌ها و اسپارتی‌ها نیز بیکار نشستند و ائتلافی ضد ایرانی را با شهرهای یونان علیه ایران تشکیل دادند. دو سپاه در ناحیه «ترموپیل» به یکدیگر رسیدند و سپاه خشایارشا توانست سپاه اسپارت را به رهبری «لئونیداس» شکست سختی دهد و آتن را

تصرف نماید و آن شهر را به انتقام از شکست و آتش سوزی در زمان داریوش، به آتش کشد.

متحدان یونانی پس از این شکست، در سالامیس موضع گرفتند و آماده نبرد شدند. سالامیس به دلیل باریک بودن تنگه آن و مرتفع و بزرگ و سنگین بودن کشتی های ایرانی محلی مناسب برای نبرد با ایرانیان بود. (پلوتارک، ۱۳۷۴: ۳۲۴).

سپاهیان پارس به رغم رشادت ها و جنگ آوری های زیاد به دلیل تنگی و نامناسب بودن مکان در نبرد با یونانیان به جای نرسیدن و بدون اینکه پیروزی یا شکست یابند، به ایران بازگشتند. نبردهای کوچک بعدی نیز چون پلاته و میکال به جای نرسید و با شکست ایرانیان همراه بود. به رغم این شکست ها، ایران هنوز قدرت اول و نیرومندترین و بزرگ ترین دولت آن روزگار بود. (mcdougall، ۱۴۵: ۱۹۹۰).

آتنی ها که از پیروزی های کوچکی که در برابر ایرانیان به دست آورده بودند، مغرور گشته و دست به تقویت نیروهای خود زدند. آن ها اتحادیه ای را در سال ۴۷۸ ق.م تشکیل دادند، به نام «دلوس» که متشکل از دول آسیای صغیر و جزایر از یک سو و آتن از سوی دیگر بود. (welles، ۶۲: ۱۹۳۴). آن ها قصد این را داشتند که یک کمربند دفاعی را درست کنند تا با آن بتوانند به جنگ علیه ایران بروند. البته گفتنی است که این اتحادیه برای مدت کوتاهی توانست فتوحاتی را نیز از قبیل آزاد سازی مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و کشاندن جنگ به آسیا انجام دهد؛ اما دیری نپایید که آتنی ها خود را برتر از متحدان دیگر معرفی کردند و این ابزاری برای تسلط بیش از حد آتن بر یونان گشت، به نحوی که آتن خود را قدرت بلامنازع یونان می شناخت و چندان بر سر پیمان خود نبود.

۵- روابط خارجی اردشیر اول (دراز دست)

پس از خشایارشا، فرزندش اردشیر در سال ۴۶۵ ق.م به تخت سلطنت نشست. این دوران گذر باعث بروز شورش هایی در مصر و هم چنین در آتن به تحریک مصریان گشت. اردشیر نخست به خواباندن شورش در مصر دست زد که

حدود شش سال به طول انجامید و در سال ۴۵۴ ق.م به اتمام رسید. (بریان، ۱۳۸۱: ۱/۹۰۱) او در مصر همان سیاست اسلاف خود را پی گرفت و با تکیه بر سیستم «تساهل و تسامح» توانست رضایت مصریان را به دست آورد و شورش آنجا را آرام کند. در برابر یونانیان نیز سیاستی متفاوت با دیگر پادشاهان هخامنشی در پیش گرفت. او به جای اینکه به جنگ با یونانیان پردازد، سیستم تفرقه بینداز و حکومت کن را در پیش گرفت. او با زیرکی ای که داشت، فهمیده بود که عاملی که باعث شده اتحادیه «دلوس» تشکیل شود، خطر تهاجم مجدد ایران به یونان بوده است. پس، اردشیر با آگاهی از تبعات روانی خطر حمله احتمالی ایران، به این نتیجه رسید که برای رسیدن به اهداف خارجی خود نخست باید فضای رعب و وحشت از ایران را از دل یونانیان بیرون آورد و دیگر آنکه برای اینکه اوضاع یونان را دو رادور در دست بگیرد، باید از سکه های طلائی خودش استفاده کند تا نظر موافق بزرگان یونان را به پارس جلب کند. (wade-gery، ۱۰۵-۱۰۲: ۱۹۵۸).

گفتنی است که او نخستین پادشاه هخامنشی بود که سیاستی متفاوت از دیگر شاهان هخامنشی را در پیش گرفت. برای او دیگر توسعه طلبی ارضی مهم نبود، او با اتخاذ دیپلماسی هوشمندانه، برای از میان بردن زمینه های اتحاد دلوس تلاش کرد تا سرانجام توانست آن هارا مجبور به عقد پیمان «کالیاس» کند. او با استفاده از این پیمان توانست برگ زرین دیگری از سیاست خارجی شاهان هخامنشی را رقم زند و موفق شد که تفرقه و پراکندگی اعضای اتحادیه و در نتیجه، ضعف بیش از حد آتن را به ارمغان بیاورد؛ صلحی که مفاد آن بر این اساس بود که جزیره قبرس که در تصرف آتن بود، به ایران واگذار شود. آتنی ها ملزم شدند که با اسلحه وارد سرحدات ایران نشوند و شاهانشاهی ایران نیز به تمام شهرهای یونان آزادی و استقلال داخلی داد و هم چنین دو دولت مجبور شدند که کشتی های آن ها در دریای اژه از خدمتین جلوتر نرود. (شاملوئی، ۱۳۴۷: ۸۴).

با آرامشی که پس از این صلح در منطقه ایجاد شد، اردشیر به نیت خود رسید و نخستین شکاف ها در اتحادیه دلس ایجاد گشت؛ چون خطر تهاجم ایران بر طرف شده بود و دیگر نیازی به اتحادیه نبود. هم چنین قدرت طلبی های

روزافزون آتن، برخی از اعضای اتحادیه را به مخالفت با آن‌ها شورانده بود و عاملی گشت تا شورشیان دست به دامن اسپارت برای مقابله با آتن شوند که این عمل باعث بروز جنگ‌های پلوپنزی (peloponese) گشت که حدود ۲۷ سال به طول انجامید. (westlake، ۲۰-۱۵:۱۹۷۷).

اومستد در این باره بیان می‌کند که اردشیر از اینکه می‌دید یونانی‌ها به جان یکدیگر افتاده و به کشتار هم‌دیگر می‌پردازند، بسیار خرسند و مسرور بود. (اومستد، ۱۳۸۰:۴۷۲). با این جنگ می‌توان سیاست اردشیر را تحسین کرد و بیان کرد که او توانست به اهداف خود در سیاست خارجی دست پیدا کند و با این کار دشمن اصلی ایران یعنی یونانیان را از صحنه رقابت خارجی، بیرون نماید. جنگ‌های که هر روز با سیاست پول و تفرقه افکنی پارسیان بر شعله‌های آن افزون تر می‌گشت.

اردشیر در برابر یهودیان نیز سیاستی موفق داشت. او همانند اسلاف خود در برابر یهودیان سیاست «تساهل و تسامح» را در پیش گرفت و دوتن از کار گزارنش به نام‌های عزرا و نحمیا را مامور ساختن معابد در اورشلیم و اصلاحات دینی موسی کرد. او این کار را به دلیل موقعیت استراتژیکی فلسطین انجام داد که می‌توانست کمکی برای آن‌ها در هنگام لشکر کشی به مصر باشد. با این تفاسیر، می‌توان بیان کرد که اردشیر نیز اصل تسامح و تساهل را سرلوحه کارهای خود قرار داده و با آن جهان را تدبیر می‌کرد. (Williamson، ۵۰-۴۴:۱۹۹۱).

۶- روابط خارجی اردشیر دوم (منمون)

بعد از داریوش دوم، پسر بزرگتر او، اردشیر دوم معروف به «منمون» با حافظه به پادشاهی رسید. او در همان سال‌های نخست پادشاهی اش با شورش برادر کوچکترش، کوروش صغیر مواجه شد؛ کوروش با یکصد هزار نیروی ایرانی و حدود سیزده هزار سرباز زبده یونانی مزدور به جنگ با اردشیر رفت (گزنفون ۱۳۸۴:۶۶) اردشیر در ابتدا از کوروش شکست خورد و نزدیک بود در این جنگ کشته شود، اما ناگهان ورق به نفع اردشیر برگشت و او توانست در سال ۴۰۱ ق.م در نبرد کوناکسا (cunaxa) کوروش را شکست دهد. wylie،

(۱۹۹۲: ۱۲۲). کوروش نیز در همان جنگ کشته شد. یونانیان مزدور او نیز که حدود ده هزار نفر و نابرابر روایتی دقیق هشت هزار شصت نفر می شدند تقریباً به سلامت به یونان باز گشتند. (همان، ۲۰۲).

اردشیر درست است که در این جنگ پیروزی به ارمغان آورد. اما این کار بیانگر اضمحلال تدریجی هخامنشیان بود؛ زیرا بازگشت این ده هزار یونانی نشان دهنده ضعف دربار ایران بود که با وجود پیروزی، نتوانستند جلوی قوای یونان را گرفته و منجر به عقب نشینی آن ها از خاک ایران شد. یونانیان نیز که برای نخستین بار در قلمروی امپراتوری ایران نفوذ یافته بودند، فهمیدند که امپراتوری ایران به رغم دارا بودن ثروت، آذوقه غنی، گله های بزرگ احشام و طلاها و نقره های فراوان، دچار ضعف نظام اداری و حکومتی است و به این نتیجه رسیدند که زمان ضربه زدن به ایران نزدیک شده است. (داندامایف، ۱۳۸۱: ب ۳۳۰).

سیاست خارجی اردشیر در قبال یونانیان مبتنی بر تضعیف بیش از حد اسپارت بود. چون این اسپارت ها بودند که سپاهیان خود را در اختیار کوروش قرار داده بودند. هخامنشیان که به قدرت سکه های طلائی خود پی برده بودند، سیاست تفرقه را دوباره پیش گرفتند و با پول های خود صلح نه ساله یونانیان را بر هم زدند و آن ها را دوباره دچار جنگ های داخلی کردند. جنگ هایی که صدمات زیادی را به یونانیان وارد ساخت و جلوی پیشروی آن ها در آسیای صغیر را می گرفت. مثلاً آژیلاس اسپارتنی دست به تجاوز در قلمروی آسیای صغیر زد، اما سرانجام مجبور شد تا دوباره آسیا را ترک نماید. او در هنگام ترک آسیا با تاسف به دوستان خود گفت که من از سپاه ایران شکست نیافتم، بلکه از سه هزار کماندار شکست یافتم که منظور وی از کمانداران، سی هزار سکه طلائی ایرانی بود که بین دولت مردان یونانی پخش شده بود. (پلوتارک، ۱۳۷۹: ۵۰۵/۴).

این سیاست ضد اسپارتنی که اردشیر علیه آن هادر یونان به راه انداخته بود، آن ها را مجبور ساخت تا سفیری را به نام «آنتالسیداس» (antalcidas) برای عذر خواهی به دربار اردشیر بفرستند. او سرانجام پس از چانه زنی های فراوان

موفق شد تا در سال ۳۸۷ ق.م صلحی را به نام «آنتالسیداس» با ایران منعقد سازد. صلحی که به موجب آن تمام مایملک یونانی آسیای صغیر و جزیره قبرس، دوباره به دست ایرانیان باز گشت و پادشاه ایران در نزاع های بین شهرهای یونانی به عنوان حکم پذیرفته شد. این صلح که بعدها به «صلح شاهانه» معروف شد (ناردو، ۱۳۸۲: ۱۱۹)، در واقع نشانگر نفوذ بالای ایران در دربار یونان بود. این صلح تا زمان فیلیپ مقدونی به عنوان الگوی اصلی رفتاری دولت های یونانی با یکدیگر شد و هرگاه یکی از دولت های یونانی از این فرمان ها تخطی می کرد، پای حکمیت ایران به قضیه باز می گشت. حکمیتی که عاملی گشت تا دولت های یونانی همواره برای اینکه دل ایرانیان را در دست داشته باشند، سفرای را با هدایای به دربار ایران گسیل می کردند و خواستار داوری مناسب بین آن ها را داشتند.

از این گفته ها این طور برداشت می شود که یونانیان در زمان اردشیر، عملاً تحت سیطره پارس ها بودند و در واقع، این شاه ایران بود که سیاست خارجی یونان را رقم می زد. و آن ها را تحت انقیاد خود قرار می داد.

از تمام اتفاقات رخ داده در زمان اردشیر، می توان اینگونه برداشت کرد که ایران در زمان اردشیر، موفق ترین دوره را در ایجاد روابط خارجی با دیگر ملت ها به خصوص یونان داشت. اردشیر برای اینکه دول یونانی با یکدیگر متحد نشوند، مجبور بود سکه های طلای بسیاری را بین آن ها پخش کند. او موفق شد که دوباره اقتدار امپراتوری ایران را در یونان برقرار سازد و بدون جنگ و خونریزی و تنها با خرج کردن زر و سیم به اهداف خارجی خود در قبال یونانیان دست یابد. البته اوضاع ایران در مصر وضعیتی متفاوت داشت و آن ها نتوانستند در مصر، یکی دیگر از رقبای خود، چندان موفقیتی را به دست آورند و در همان ابتدای کار اردشیر، مصر با شورش که انجام داد، از ایران جدا گشته و به صورت مستقل اداره می شد. (weiskopf)، ۹۰-۷۸: ۱۹۸۹.

۷- روابط خارجی اردشیر سوم

پس از اردشیر دوم، پسرش اخوس بر تخت سلطنت نشست و خود را اردشیر سوم نامید. او برخلاف پدرش که شخصی با عطف و مهربان بود بسیار تند مزاج

و با اراده قوی بود. او سلطنت خود را با کشتار بی رحمانه تمام مدعیان سلطنت خود در خانواده شاهی آغاز کرد و بدین وسیله، حکومتش را تثبیت کرد. او سپس به کادوسیان لشکرکشی کرد و آن‌ها را مطیع خود ساخت و برای تسلط بر تمام ساتراپ‌ها مستقل آسیا صغیر، آن‌ها را موظف ساخت تا نیروهای مزدور خود را بیرون کنند. (داندامایف، ۱۳۸۰: ۳۴۸).

در دوره امپراتوری او مهم‌ترین دغدغه ذهنی که برای او وجود داشت، مسئله مصر بود؛ که از زمان پدرش، اردشیر از قلمروی ایران جدا گشته و استقلال خود را اعلام کرده بود و علیه اردشیر تحرکاتی را انجام می‌داد. اردشیر که چنین تحرکاتی را نمی‌توانست تحمل کند، سیاست خارجی خود را بر تصرف مجدد این سرزمین معطوف ساخت. او نخست شورش‌های فنیقیه و قبرس را سرکوب کرد و بعد به سرزمین فراعنه لشکر کشید. سپاهیان او توانستند مصریان را شکست دهند و مصر را دوباره پس از حدود شصت سال استقلال و جدایی از ایران، به تبعیت دولت هخامنشیان در بیاورند و دوباره مرزهای امپراتوری ایران را به همان گستردگی پیشین خود باز گردانند. (briant، ۱۵۵-۱۵۲: ۱۹۸۸).

او بر خلاف اسلاف خود در مصر، سیاست کشتار و سرکوب تمام مدعیان را سرلوحه کار خود قرار داد. اردشیر شهرهای عمده مصریان را ویران کرد و نسبت به معابد و مقدسات آنان بی‌احترامی کرد و گاو مقدس آپیس را با خنجر کشت و به جای آن خری را برای استهزا گذاشت. او هم چنین بره مندرس را که به اندازه گاو آپیس مقدس بود، کشت و حتی نوشته‌های مذهبی مصریان را مصادره کرد. (او مستد، ۱۳۸۰: ۶۰۵).

رفتار خشونت‌آمیز اردشیر در مصر بیانگر عدول از سیاست «تسامح و تساهل» بود که گذشتگان او چنین راهی را ادامه داده بودند و به موفقیت رسیده بودند، اما او ازین کار سرباز زد و مهم‌ترین اصل سیاسی دولت هخامنشی را به طور کل کنار گذاشتند.

زمان امپراتوری اردشیر سوم، مصادف بود با به قدرت رسیدن فیلیپ مقدونی که روز به روز - به دلیل آنکه شهرهای یونان گرفتار جنگ‌های داخلی بسیار

بودند و ضعیف شده بودند. بر قدرت خود می افزود. او توانست نواحی شمالی یونانی را جهت توسعه طلبی ارضی و افزایش اقتدار به تصرف خود در آورد. در این هنگام، دربار ایران یک اشتباه بسیار بزرگ کرد که سرنوشت تاریخ ایران را چنین اشتباهی تغییر داد و آن نپذیرفتن تقاضای کمک آتنی ها برای جنگ با فیلیپ از طرف ایران بود. هم چنین دو عامل دیگر چون مردن متتور سردار یونانی باوفای دربار ایران و کشته شدن اردشیر به دست وزیر بی وفایش باگواس خواجه شکست ایران از مقدونیان را پایه گذاری کرد.

با وجود این، اردشیر دارای اراده ای قوی و تحسین بر انگیز بود. او نخستین پادشاه بعد از اردشیر بود که توانست از تمام لشکر کشی های خود پیروز بیرون بیاید و امپراتوری هخامنشیان را دوباره به همان وسعت گذشته خود باز گرداند و شکوه آن هارا دوباره احیا سازد. بالطبع اگر او زنده می ماند، به احتمال قوی از توسعه طلبی مقدونیان جلوگیری می کرد و جریان تاریخ روندی دیگر به خود می گرفت (پیرنیا، ۲/۱۳۸۰:۱۰۶۶).

۸- روابط خارجی داریوش سوم

باگواس خواجه، پسر کوچکتر اردشیر، «ارشک» را بر تخت پادشاهی نشاند و به او لقب اردشیر چهارم را داد. (کورت، ۱۳۸۲:۷۷). باگواس برای اینکه اردشیر کسی را برای رقابت بر تخت سلطنت نداشته باشد، تمام برادران او را کشت تا شاه، کاملاً مطیع او باشد. اردشیر که بعدها فهمید باگواس پدرش را به قتل رسانده در صدد برآمد تا او را مجازات کند؛ اما باگواس از توطئه او با خبر شد و او را به همراه دو فرزندش در سال ۳۳۶ ق. مبه قتل رسانید. (دیودور، ۱۳۸۴:۶۲۵). باگواس به دلیل قحط الرجال بودن در دوره هخامنشی مجبور شد؛ شخصی دیگر از شاخه دیگر از خاندان هخامنشی را به نام داریوش سوم بر مسند قدرت بنشانند. در سوی دیگر در یونان نیز فیلیپ سرانجام توانست یونانیان را بر ضد ایران با یکدیگر متحد سازد و به دشمنی قدرتمند تبدیل کند؛ در همین زمان بود که فیلیپ به قتل رسید و فرزند بیست ساله اش اسکندر، جای پدر را گرفت. (پلوتارک، ۱۲۷۹/۳:۴۰۹).

داریوش سوم، زمانی که به امپراتوری رسید؛ مهم ترین تصمیمی را که قصد عملی کردن آن را داشت، دفع تجاوز مقدونیه بود و برای نیل به این منظور سیاست کشاندن جنگ به خاک اروپا را پیش گرفت. در همین حین که او مشغول تجهیز کردن سپاهیان بود خبر مرگ فیلیپ را شنید، که این خبر تا حدودی نگرانی داریوش را از مرزهای غربی امپراتوری برطرف کرد. اما او نمی دانست که این آرامش قبل از طوفان است و اسکندر فرزند فیلیپ را چندان جدی نگرفت و در صدد جلوگیری از حمله او بر نیامد. حتی در زمانی که احتمال خطر اسکندر افزایش یافته بود و آنتی ها از داریوش تقاضای کمک کرده بودند، در آن زمان نیز تقاضای آن ها را جدی نگرفت و جواب رد به آن داد. اسکندر که سودای فتح جهان را در سر می پروراند؛ در صدد اجرای تفکرات پدرش برای تسخیر آسیا بر آمد و نخست به بهانه انتقام از پارسیان در ازای لشکر کشی خشایارشا به یونان، زمینه های اتحاد یونانی ها و لشکر کشی به ایران را فراهم کرد. (briant، ۹۰-۸۴:۱۹۹۴).

اسکندر در شرایطی که برخی از ساتراپ های ایرانی در صدد استقلال بودند و چندان به عهد خود با دولت هخامنشی پای بند نبودند، در سال ۳۳۴ ق.م به ایران حمله کرد. در این جنگ که به گرانیک مشهور است، ایرانیان با وجود دلآوری های فراوان شکست یافتند. پس از این شکست داریوش خود شخصا تصمیم گرفت که فرماندهی سپاه را برعهده بگیرد و دشمن را شکست دهد. که فرار غیره منتظره سپاهیان داریوش در حین نبرد شکست سختی را نصیب ایران کرد.

داریوش که از شکست خود از اسکندر ترسیده بود، فرار کرد و به مرزهای ایران پناه آورد. این فرار عاملی گشت تا اسکندر به تسخیر آسیا مصمم شود (دیودور، ۱۳۸۴: ۶۷۵). داریوش که اصلا این شکست ها را جدی نمی گرفت، به جمع آوری سپاه پرداخت و قصد این را داشت تا با ارسال کمک های مالی و کشتی های جنگی به یونانیان به ویژه اسپارت ها، از پشت به سپاه اسکندر ضربه بزند و جبهه او را ناآرام سازد. داریوش در بابل نیز از دیگر ممالک زیر دست خود قشون زیادی را جمع آوری کرد و اصلاحاتی را در وسایل جنگی

انجام داد، اما باز هم نتوانست از فرصت‌های به دست آمده استفاده زیادی را انجام دهد و در جنگ گوگمل در سال ۳۳۱ ق.م شکست سنگینی را از سپاه اسکندر خورد که به دنبال فرار عده‌ای از نیروهای داریوش، وی نیز از صحنه نبرد گریخت و پیروزی مقدونیان برابر ایرانیان مسجل شد. (devine، ۹۵-۹۰: ۱۹۸۷). او پس از این شکست به نواحی شرقی ایران پناه آورد و قصد جمع‌آوری سپاه و تدارک جنگی دیگر با اسکندر را داشت که با خیانت بسوس شهربان باختر که آرزو داشت پس از وی بر تخت سلطنت بنشیند، مواجه شد و سرانجام، به دست وی و همراهانش زخمی و در سال ۳۳۰ ق.م کشته شد. با مرگ داریوش سوم امپراتوری هخامنشی به کار خود پس از ۲۲۰ سال پایان داد. (bosworth، ۶۸-۶۵: ۱۹۸۰).

بدون شک باید گفت که داریوش قصد این را داشت که امپراتوری هخامنشی را از خطر سقوط مجازت دهد؛ ولی اشتباهات جبران‌ناپذیری را در مقابله با اسکندر انجام داد که در نهایت منجر به شکست او شد. از داریوش نمی‌توان به بدی سخن گفت و به او خورده گرفت که عامل فروپاشی هخامنشیان شد. در واقع، فروپاشی هخامنشیان از مدت‌ها قبل آغاز شده بود، اما در زمان داریوش به وقوع پیوست. داریوش برخلاف تصور بسیار، شخصی شجاع و قدرتمند بود و قطعاً اگر با خیانت ساتراپ‌هایش مواجه نمی‌شد، شاید می‌توانست در جنگ‌های دیگر، سرنوشتی دیگر را برای ایران زمین رقم بزند.

۸- نتیجه‌گیری

از این بحث‌ها این‌طور برداشت می‌شود که نخستین پادشاهان هخامنشی نظیر کوروش و داریوش با اتخاذ سیاست «تسامح و تساهل» و پای‌بندی به آن، گام‌های مهمی در عرصه سیاست خارجی جهان برداشتند. اما پیدایش اتحادیه‌های یونانی علیه ایرانیان در زمان خشایارشا و پس از آن، پادشاهان ایرانی را مجاب کرد تا ضمن اعتقاد به اصل «تسامح و تساهل»، بنابر مقتضیات زمان به سیاست «تفرقه‌بیانداز و حکومت کن» روی بیاورند و با اتخاذ سیاست «پول‌های طلایی» ایرانی

و ایجاد اختلاف میان دشمنان، به اقتدار امپراتوری هخامنشی کمک زیادی کردند تا جای که ایران در دوران هخامنشیان با نفوذترین و با شکوه‌ترین و عظیم‌ترین امپراتور جهان بود.

آن‌ها توانستند با اتخاذ چنین سیاست‌هایی، عرصه جدیدی را در دیپلماسی بین‌کشورها ایجاد کنند و با کنار گذاشتن تعصبات قومی و مذهبی، احترام به باورها و عقاید دیگر ملل، جهان باستان را اداره کنند. آن‌ها عدالت را سرلوحه کارهای خود قرار داده بودند و با ایجاد تفکر همزیستی مسالمت‌آمیز در بین ملل تابعه خودشان کمک‌شایانی را برای برپایی صلح جهانی انجام دادند.

سیطره ۲۲۰ ساله هخامنشیان برای جهان باستان، بیانگر قدرت و عظمت آن‌ها بود و حاکی از آن است که سیاست خارجی هخامنشیان که بر اساس «تسامح و تساهل» بنا نهاده شده بود، نقش موثری در توسعه و قدرتمندی این امپراتوری داشته باشد. کشورداری هخامنشیان با این وسعت برای بیش از دو‌یست سال، تا حدود زیادی مدیون سیاست خارجی خردمندانانه پادشاهان و زمامداران هخامنشی بود. گفتنی است که دولتمردان ما نیز می‌توانند با به کار بستن جنبه‌های موفق سیاست خارجی هخامنشیان، گامی بزرگ در پیشرفت و تعالی ایران انجام دهند و کمکی کرده باشند برای برقراری صلح جهانی.

کتابنامه

۱. اومستد، آلبرت (۱۳۸۰)، **تاریخ شاهنشاهی هخامنشی**، ترجمه محمد مقدم، چاپ پنجم، تهران امیر کبیر.
۲. بریان، پیر (۱۳۸۱)، **امپراتوری هخامنشی**، ترجمه ناهید فروغان، جلد اول، تهران، فرزانه روز.
۳. پلوتارک، (۱۳۷۹)، **حیات مردان نامی**، ترجمه رضامشایخی، جلد ۱ و ۳ و ۴، چاپ چهارم، تهران، ققنوس.
۴. پیرنیا، حسن (۱۳۸۱)، **تاریخ ایران باستان**، تهران، انتشارات افسون.
۵. داندامایف، محمد (۱۳۸۱)، **ایران در دوره نخستین پادشاهان هخامنشی**، ترجمه روحی اریاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۶. ----- (۱۳۸۱) تاریخ سیاسی هخامنشیان، ترجمه خشایار بهاری، تهران، نشر کارنگ.
۷. دیاکونوف، ایگور میخالویچ (۱۳۷۹)، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۸. دیودور سیسیلی (۱۳۸۴)، کتابخانه تاریخی، ترجمه بیکیس شورکایی واسماعیل سنگاری، تهران، جامی.
۹. رزمجو، شاهرخ (۱۳۸۹)، استوانه کورش بزرگ، تهران، نشر فرزانه روز.
۱۰. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶)، آشنایی با تاریخ ایران، تهران، سخن.
۱۱. شاپور شهبازی، علی رضا (۱۳۴۹)، کورش بزرگ، زندگی و جهاننداری بنیادگذار شاهنشاهی ایران، شیراز، دانشگاه پهلوی.
۱۲. شاملوئی، حبیب الله (۱۳۴۷)، تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، تهران، بنگاه مطبوعاتی صفا علیشاه.
۱۳. فرای، ریچارد (۱۳۷۷)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ پنجم، تهران، علمی فرهنگی.
۱۴. کتزیاس، (۱۳۸۰) خلاصه تاریخ کتزیاس، از کورش تا اردشیر، ترجمه کامیاب خلیلی، تهران، کارنگ.
۱۵. کورت، آملی (۱۳۸۴)، هخامنشیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ سوم، تهران، ققنوس.
۱۶. گزنفون، (۱۳۸۴) لشکرکشی کوروشیا بازگشت ده هزار نفر، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، دنیای کتاب.
۱۷. لمب، هارولد (۱۳۸۴)، کورش کیبر، ترجمه صادق رضازاده شفق چاپ سوم، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
۱۸. محمودآبادی، اصغر (۱۳۷۲)، "تاریخ روابط سیاسی و دیپلماسی دولت هخامنشی اسپارت"، فروهر، سال ۲۸، شماره ۹ و ۱۰.
۱۹. مهمید، محمد علی (۱۳۶۱)، پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران، تهران، نشر میترا.
۲۰. ناردو، دان (۱۳۸۲) امپراتوری ایران، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ پنجم، تهران، ققنوس.
۲۱. هرودت (۱۳۵۶)، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر.
۲۲. Dandamaev, m.a. (۱۹۶۹), "achaemenidbabylonia" dans diakonoff(ed), ancient mesopotamia, socia-economic history, moscou, ۲۹۶-۳۱۸.

۲۳. Cross, f.m. (۱۹۶۳), "aspects of samaritan and jewish history in late persian period and hellenistic times" *HTHR* ۰۹-۳: ۲۰۱-۲۱۱.
۲۴. Atkinson, k.m.t. (۱۹۵۶), "the legitimacy of cambyes and darius asking of egypt" *JAOS.*: ۱۶۷-۱۷۷.
۲۵. Smith, h.s. (۱۹۹۲), "the death and life of the mothers of apis" dans *studies in religion and society in honour of g. Griffith*, london: ۲۰۱-۲۲۵.
۲۶. Gardiner, a.b. garden, j. (۱۹۷۷), "dareios scythian expedition and its aftermath" *klio* ۶۹: ۳۲۶-۳۵۰.
۲۷. Dandamaev, m.a. (۱۹۹۳), "xerxes and the esagila temple in babylon" *BAIV.*: ۴۱-۴۷.
۲۸. McDougall, i. (۱۹۹۰), "the persian ship at mycale" dans *owls for athens: essay on classical subjects presented to sir k. dover*, oxford: ۱۴۳-۱۴۹.
۲۹. Welles, c.b. (۱۹۳۴), *royal correspondence in the hellenistic period*, new haven.
۳۰. Wade-gary, h.y. (۱۹۵۸), *essay in greek history*, xford.
۳۱. Williamson, h.g.m. (۱۹۹۱), "ezra and nehemiah in the light of the texts from perspolis" *BBR* ۱: ۴۱-۶۲.
۳۲. Weiskof, m. (۱۹۸۹), "the so-called great satraps revolt ۳۶۰-۳۶۶" *stuttgart*, ۷۵-۹۵.
۳۳. Briant, p. (۱۹۸۹), "ethno-classe dominat et population soumises dans l'empire achemenide: le cas de l'egypt" *ACHIST III*, leidan, ۱۳۷-۱۷۴.
۳۴. Bowsorth, a.b. (۱۹۸۰), "alexander and the iranians" *JHS* ۱۰۰: ۶۲-۷۸.
۳۵. Wylie, g. (۱۹۹۲), "cunaxa and xenophon" *AC* ۶۱: ۱۱۹-۱۳۱.
۳۶. Devine, a.m. (۱۹۸۶), "the battle of Gaugamela: a tactical and source-critical study" *AW* ۱۳: ۸۷-۱۱۶.